



۱۰۵۰۰۰ تومان

سرشناسه: ابراهیم زادگان، ریحانه، ۱۳۶۶-

عنوان و نام پدیدآور: خانم آقای او/ مولف ریحانه ابراهیم زادگان؛ ویراستار فهمیه اسماعیلی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه پژوهش طنز ایران، انتشارات میخ، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۳۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۱۱۲۷-۱-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۵

Short stories, Persian -- 21st century

داستان‌های طنزآمیز فارسی -- قرن ۱۵

Humorous stories, Persian -- 21st century

رده بندی کنگ: PIR۸۳۳۴

رده بندی یویی: ۸۴۳/۶۲

شماره ثبت: ۹۸۰۸۳۷۷-سی

خانم آقای

• نویسنده: ریحانه ابراهیم زادگان

• ویراستار: فهمیه اسماعیلی

• مدیر هنری: حسین شهریار

• صفحه آرا: ابراهیم وکیلی گندمانی

• طراح جلد: جواد مظفری

• ناشر: میخ

• شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۱۱۲۷-۱-۷

• نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۴۰۳

• شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

ایسکد:
(کتاب)



۹۷۸۰۶۲۲۹۱۱۲۷۱۷
mikh.pub
mikhkeshan.ir

میخ

فهرست:

	مقدمتاً
۹	برج حوت سنه ۱۴۵۲ خورشیدی
	استحمامیه
۱۷	دهه آخر سده چهارم هزاره دوم خورشیدی
۲۰	پرده برداری از دسایس ینگه دنیا
۴۲	اسرار الشیخ فرین یا «حکماً کار خودشان است»
۲۶	اندر احوالات زبان بسته های زبان نفهم
۲۸	تذکره وساوس
۳۰	اندر حایان مادری بدون فیلتر!
۳۲	میتون عهد خیاطی
۳۶	تول بیاری گاوها
۳۸	آداب و عی
۴۰	اورثینکینگ در مکتب نسوان!
۴۲	زینت داشتن در ربع مسکون
۴۴	آفتابه لگن... سرخ کن
۴۸	اندر حکایات وصلت آقای سوپرستار
۵۰	اندر حکایات بوتاکس و جوانی عاریه ای
۵۴	ما کجا، سخریه لودگی روزگار کجا
۵۶	حذاقت در غباوت
۵۸	هول و ولای چاقی
۶۱	سندروم خوف بی قرار
۶۳	زینت است و انحصار طلبی
۶۵	بوی ناک های شامه سوز
۶۷	عاقبت توله قلدر کد خدا

۶۹	اندر مزایای تغافل در تقلب
۷۱	فقدان گوشت قورمه سبزی!
۷۳	اتول زمان آلامد
۷۵	ژینگول بازی درس و مکتب
۷۷	اندر حکایات فلک و مکتب
۷۹	نقل چشم و هم چشمی و ژست روشن فکری
۸۱	قُبُل منقل نوروز
۸۳	در باب اظهار فضل در امور «به ما چه»!
۸۵	روزگار اغرب و اعجب دانشجویی
۸۸	قرتی قریبلیک بازی کافی شاپ
۹۲	اندر حوالات بند تنبان موسیقی
۹۴	اسرار پشت پرده گاری بلال کل حشمت
۹۶	کره‌ها لب همسایه بالایی
۹۸	خوسنه ناری هالووین
۱۰۱	میزانپلی یا کتاب سنسلا، ای، است
۱۰۳	به از ما نباشد، بعضی ها کتاب هم می خوانند!
۱۰۶	آخ! جناب عالی شب یلدا ی ما تشریف دارید!
۱۰۹	فیس وافاده آکتور تاریخ گذشته
۱۱۲	به از ما نباشد، پرستارها حور و ملک اند
۱۱۵	نقل تفنن نیست فوتبال، فراتر است
۱۱۸	رنج و تعب غفلت
۱۲۱	تسمیه اولاد
۱۲۲	تذکره مقاش و مقراض
۱۲۴	عرصه سیمرغ که جولانگه ماست!
۱۲۶	مؤخره

مقدمه

برج حوت سنه ۱۴۱۲ خورشیدی

والدۀ ما خوش ندارد این سیاق تکلم کنیم. به جد موقن است این سبک گفت‌وگو اسلوب جوانانهای بی‌عار و طاغی است؛ همان‌ها که زیر بته عمل آمده، راد دارند به هنجارشکنی. همه را زیر سر خانوم دانسته، به سیرتشان از او یاد می‌کند. خانوم تنها زن قدیمی خاندان ما بود که جوان‌ها را بیش از هم‌نسلان خودش مقبول می‌دانست.

اواسط پاییز سنه ۱۴۵۲ خانوم را به خاک سپرده، برگشتیم جهت امور پذیرایی مراسم ترحیم. کله‌م اجمعین ماجرا از همین جا شروع شد. ما که یگانه نوه خانوم محسوب می‌شدیم، بیش از سایرین با او حشرونشر داشتیم و شناختمان اکمل بود، ملتفت بودیم با باقی مادر بزرگ‌ها توفیر دارد؛ لکن پچ‌پچه‌ها که بالا گرفت، شستمان خبردار شد ماجرا بیش از یک تفاوت مرسوم است.

کم‌سال‌ها از مرور احوال مادر بزرگ مرحوم‌مان حیرت کرده، زبان به تحسین می‌گشودند؛ لکن پرسال‌ترها چین به منخرین می‌انداختند که خانوم با جماعت نسوان سرناسازگاری داشته، مدافع مردسالاری است. با همان احوالات ناخوش پرت شدیم حاق دوران درس و مکتب. نشسته بودیم کنج کلاس، به اختفا کاغذ ردوبدل می‌کردیم. تازه ملتفت شده بودیم ماجرای حمایت از نسوان بالا گرفته، عده‌ای صدایشان به گوش خلق‌الله رسیده است. همان سینه دو مرتبه ابوی و والده‌مان را خواستد جهت پاره‌ای توضیحات. تعهد دادیم سرمان به درس و کتاب باشد و بیعت نقل و حدیث جریانات بی‌سروته رجعت حقوق نسوان و رجال نرویم.

مرتبه دوم که تعهد دادیم، آمدیم منزل و دیدیم خانوم مهمانمان است. ابوی مکدر بود و لام‌تاکام حرف نمی‌زد. خانوم که پی‌جو شده، موقع شرح دادیم. چشمش برق زد. والده‌مان رفت توی جلد عروس خانوم، صدا بلند کرد که «خانوم، لطفاً شما دخالت نرمایید که هرچه می‌کشیم، از همین فعل و کردار شماست. سببی از شما گذشته! مردم چه می‌گویند به‌سیاق این جنایت‌های جاهل رفتار می‌کنید؟!»

ما دیگر گوشمان بدهکار گله‌شکوای والده و ابوی‌مان نبود. خانوم پشت‌مان درمی‌آمد و از همان نوبه که تدریجاً این سیاق تکلم باب شد، قرین ما شده، باهم امروزی حرف می‌زدیم. ابوی‌مان مدعی است پیش‌تر این طرز گفت‌وگو از خانوم نشنیده است. البسه گل‌دار پوشیده، شیرینی خانگی و آبگوشت طبخ می‌کردیم. اطعمه قدیمی از قبیل پیتزا و پاستا و خوراک رستورانی به مذاق‌مان خوش نمی‌آمد.

دل‌مان اطعمهٔ امروزی می‌خواست؛ قورمه‌سبزی، عدس‌پلو، ته‌چین، بالاخص خانگی....

تاب فضای مجازی دمده و ابزار هوشمند قدیمی نداشتیم. حال‌مان با کاغذ و قلم خوش بود؛ لکن این قدیمی‌ها حرف ما را نمی‌فهمیدند. می‌گفتند با رفت و روب خانه و خیاطی و خورشگری جوانیت به بطلالت گذشته، اسباب سرشکستگی خواهی شد.

القصه، ما جوان‌های دههٔ ۵۰ سدهٔ پنجم هزارهٔ دوم، سبک متمایزی از زندگی را می‌خواستیم. امروزی‌ها دلشان می‌خواستند نسوان بالاچار نروند سرکار، خانه‌داری کنند، اولادشان بدون دخالت پرستار و مهد بزرگ کرده، قد کشیدنشان بچیند. رجال می‌خواهند عهده‌دار زندگی باشند و تکیه‌گاه عیال را ایجاد. نشان خانهٔ گرم و شاد می‌خواهد. قدیمی‌های این روزها چه بی‌بازیه سالی است کرکرهٔ زندگی را کشیده‌اند پایین. خودشان به حدی وقوف اندا سبک درست زندگی همان است که آن‌ها می‌دانند مهمانی و دورهمی و آمدوشد با اقربا و ارحام معطل گذاشته، به مدیتیشن و مراقبه می‌پردازند. دغدغهٔ مایملات و مسکوکات^۱ خواب و خوراکشان گرفته. مطبخ تعطیل کرده پس ماندهٔ رستوران تناول می‌کنند. چایشان کیسه‌ای، حلالتشان بدون قند، مطبوعاتشان مجازی، معاشرتشان بی‌روح، خریدشان اینترنتی، وقت‌گذرانی‌شان بی‌عده، القصه، زندگی‌شان فاقد قند و نمک است. آدم ملتفت نمی‌شود زن و مرد به چه قسم توفیر می‌کنند. کلهم اجمعین از خانه بیرون رفته، به خانه مراجعت می‌کنند. نه مردی دست‌پر به خانه آمده، نه زنی پس در چشم انتظار است. خانوم اما پشت ما درمی‌آمد که «افکار شما پوسیده نیست

۱. موقن: باورمند، معتقد

۲. مسکوک: سکه، پول

و آینده دست همین جوان‌هاست.» می‌گفت: «زنیت که از نسوان رفت، رجال از مردانگی افتادند.» می‌گفت: «راه را درست می‌روی. این فعل و کردار که از نسوان سرزده، خلاف نظر عامه، از قضا ظلم به نسوان است. عمری جنگیدند برونند سرکار و امور اجتماع دست گرفته، تاریخ‌سازی کنند؛ لکن از امور منزل و خانواده و اولاد غافل شده، از همان جا جامعه به فنا داده‌اند.» ابوی مان به جهت احترام، کوتاه می‌آمد؛ لکن والده مان نشست و برخاست با خانوم را محدود کرد.

لاکن ما شیفته معاشرت با خانوم بودیم. او جزو معدود مادر بزرگ‌هایی بود کأنه امروزی‌ها مطبخش به راه بود. دهنی داشت و غذا بار می‌گذاشت. اسفندماه خودش خانه‌کانه‌ی کرده، هفت‌سین می‌چید. مهمانی گرفته، از رستوران سفارش اطعمه نمی‌داد. قوری داشت و عوض چای کیسه‌ای خودش دم می‌کرد. دوخت و دوز می‌کرد. کتاب می‌خواند. به هیئت رجال زندگی نمی‌کرد و القصه، محبوب دل امروزی‌ها بود. حتی یک نوبه یواشکی رفتیم منزلش و دیدیم میل و کام داشت گرفته، شال می‌بافد. این قسم افعال عموماً از جوان‌ها سر می‌زد. قدیمی‌ها فکرو ذکرشان کار بیرون خانه است. تن دادن برایشان معنای دیگری دارد. نوبه‌ای که افتادیم حاکمیت از حقوق ازدست‌رفته نسوان، به چشمان قدیمی‌ها دیگر بین زن و مرد توفیر نمی‌بینند؛ لکن ما به جد معتقدیم زن و مرد توفیر دارند و حقوق نسوان در آن برابری مطلوب طبع قدیمی‌ها لگدمال می‌شود. تاریخ سند است که نسوان عمری جنگیدند به جهت اخذ حقوقی که به مذاق جوان سنه ۱۴۴۰ به بعد، دیگر خوش نیامد.

سوگواری که سبک شده، خاک سردمان کرد. چو افتاد که نوبه تقسیم ارث است. می‌خواستند منزل خانوم را فروخته،

بین اولاد تقس کنند. گفتیم تا اسباب منزل به ثمن بخرس
 نداده، حیف و میل نکردند، برویم تجدید خاطره کنیم. کلید
 برداشتیم و رفتیم منزل خانوم. هرچند گلدان‌ها خشک
 شده، برگ‌هایشان روی زمین ریخته بود، کمافی السابق
 عطر کیک دارچین و قورمه سبزی می‌آمد. انگار هنوز روح
 خانوم مشغول خانه‌داری بود. در خانه زنی که چند ماه
 پیش به رحمت خدا رفته، هنوز عطر حضورش استشمام
 می‌شد؛ از بس زینت داشت. روی میز مطبخ منسوجی
 پهن بود که رویش سبزی خشک کرده بود. از قدیمی‌ها
 این قسم افعال سر نمی‌زد. می‌روند بازار بسته‌بندی اتباع
 می‌کنند مباد وقتشان تضییع شود. هرچند عطرش پریده
 بود، ملتفت نبودیم که شنبلیله است. امروزی‌ها شنبلیله
 خشک می‌کنند و انتهای سبغ خورش ریخته، عطر و لعابش
 می‌دهند. قدیمی‌ها از این قسم قرتی بازی‌ها می‌پرهیزند.
 مادر بزرگی از دست داده بودم که بدانش پیدا نمی‌شد.
 می‌توانستیم ساعت‌ها در مطبخ چرخ بزنیم و از زینتش حظ
 کنیم؛ لکن به جهت ضیق وقت راه که می‌کردیم به اتاقش.
 اتاق خانوم پر از رنگ بود. بدیل امروزی‌ها روی میزها ترمه
 می‌انداخت و کتابخانه داشت. پرده‌ها و روختن گل‌گلی
 خانوم از نظر قدیمی‌ها جلف و زننده بوده، جوان پسند بود.
 نظر می‌آمد. یک سر رسید کنار تختش بود به تاریخ ۱۳۹۸ کور
 از خدا چه می‌خواهد؟ اسباب کنجکاو می‌بود. همان‌جا
 روی تخت دراز کشیده، سر رسید گشودیم. بغتاً یک دسته
 کاغذ کهنه پخش شد روی صورتان. ناچار نشستیم، بلکه
 کاغذها جمع و جور کرده، از فحوایشان مطلع شویم.
 یادداشت‌هایی بود با قلم‌های نامشابه، فاقد نمره و تاریخ.
 به نظر می‌آمد در موقعیت‌های مختلف خط نوشته باشد و
 بی‌ربط به هم باشند. نشستیم به مطالعه.

چیزی که می‌خواندیم، باورکردنی نبود. انگار خانوم در زمان سفر کرده باشد، همهٔ چیزی که امروزی‌ها پسند و دلخواهشان بوده، به جهت کسبش می‌جنگیدند، می‌دانست. انگار خانوم ایام آخر عمر، دلش به گذشته‌ها خوش بود؛ به روزگاری که فعل و کردارش خلاف رأی و باور مرسوم، همان بود که حالا پسین پنجاه‌شصت سال، نوه‌نتیجه‌های هم‌نسلانش مطالبه داشتند. هرچه خط نوشته، متعلق به حول و حوش همان تاریخ بود. فی‌المثل، از ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰. حدس‌مان از مشابَهت خاطرات و وقایع با مسموعات‌مان بود. قرنی که ما ندیدیم و اهلش حالا پیر و فوت‌اند و با ما سر‌ناسازگاری دارند. حاقِ خط‌نوشته‌ها دانشمندی را رویِ غرغروی خانوم آشنا می‌شدیم. انگار داشت از زبانِ مادر می‌زد. انگار داشت برای ما راه ساخته، مسیر هموار می‌کرد.

هرچه بیشتر می‌خواندیم، بیشتر حیرت می‌کردیم که چطور یک نفر پنجاه سال پیش در سیاقِ امروزی‌ها می‌گفت و می‌نوشت. چرا ابوی‌مان هرگز ملتفت نشده بود خانوم این سیاقِ تکلم می‌داند. از شما چه پنهان، خوف کردیم. گفتیم شاید افسانهٔ سفر در زمانِ کذب نبوده، خانوم آمده این سبکِ گفت‌وگو از امروزی‌ها آموخته و برگشته به سال ۱۴۰۰ برایمان خط نوشته. مانده بودیم اصلاً برای که خط می‌نوشته که از پس این همه سال، پسلهٔ خانه‌اش مسکوت مانده، احدی از وجودش مطلع نشده است. حکماً همان گله‌شکواها بوده که احدی گوشِ استماعش نداشته، برای دل خودش نوشته و نوبه‌ای که ملتفت شده جوان‌ها میل بازگشت به این ایام داشته، مسیر نیمه‌ماندهٔ مطلوبش به ضربِ چنگ و دندان ادامه می‌دهند، سر ذوق آمده مکرراً مرور کند.

تا دم غروب از کشوی جوراب‌ها و لابه‌لای چارقد‌ها و جیب
بالاپوش‌ها و پشت کتاب‌ها و زیر چادر نمازها کلی یادداشت
دیگر به همین سیاق اکتشاف کردیم. عجالتاً همه را زدیم
زیر بغلمان و برگشتیم منزل تا سر فرصت جلوس کنیم به
قرائت و تتبع ببینیم در دنیای این زن چه می‌گذشته، بلکه
از احوالاتش رمزگشایی کنیم. ملتفت بودیم هرچه غنیمت
از این خانه می‌خواستیم، همین خط‌نوشته‌هاست و باقی
مفت‌چنگ وراثت! همین کاغذپاره‌ها که حکماً خواهانی
ندارند، قرن‌دارترین اثریهٔ خانوم است.